

مسکو ۲۰۴۲

ولادیمیر واینویچ

ترجمه‌ی زینب یونس

سرشناسه: واینوویچ، ولادیمیر نیکالایوویچ، ۱۹۳۲ - م
 Voinovich, Vladimir Nilolaevich
 عنوان و نام پدیدآور: مسکو ۲۰۴۲/ولادیمیر واینوویچ:
 ترجمه‌ی زینب یونسی
 مشخصات نشر: تهران: انتشارات برج، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۴۲ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۸۰-۶۹-۲
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت‌ها: عنوان اصلی: Moskva 2042.
 موضوع: داستان‌های روسی -- قرن ۲۰م.
 موضوع: Russian fiction -- 20th century
 شناسه افزوده: یونسی، زینب/۲۰۴۲: ترجمه
 رده بندی کنگره: PG۴۴۹
 رده بندی دیویی: ۸۹۱/۷۳۴۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۵۲۰۵۳

مسکو ۲۰۴۲

نشر
 BORJ

نویسنده: ولادیمیر واینوویچ

مترجم: زینب یونسی

ویراستار: علی حسن آبادی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

صفحه‌آرا: نسیم نوریان

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۸۰-۶۹-۲

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون.
 کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۹، طبقه‌ی اول.
 صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۲۲
 • همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر برج محفوظ است.
 • نشر برج شاخه‌ی بزرگسال نشر هویا است.
 • استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

فهرست

دییاجه	۱۱
فصل اول	۱۳
فصل دوم	۱۰۹
فصل سوم	۱۶۹
فصل چهارم	۲۰۵
فصل پنجم	۲۶۱
فصل ششم	۳۴۱
فصل هفتم	۳۸۵
پسین گفتار	۴۱۴
فرهنگ سرواژه‌ها	۴۱۸
تلفظ اسامی به لاتین	۴۱۹

دیباچه

متأسفانه هیچ‌کدام از یادداشت‌هام حفظ نشده. همه‌ی دفترهام، دفترچه‌هام، روزنگارهام و پاره‌کاغذهام همان‌جا ماند، جز یک برگه‌ی چروک و رنگ‌باخته با حاشیه‌های خورده‌شده. فراو گرونیبرگ، صاحب خشک‌شویی ما در اشتوک‌دورف^۱، به‌طور اتفاقی آن را توی استر کتم پیدا کرده بود و بهم برگرداند. کاغذ را نگاه کردم. یک طرفش یک‌ببری اعداد و حروف بود که مرا بکشید هم یادم نمی‌آید چیست: "ش م ۴ ت. ل. ا. ل. و طرف دیگرش: "فردا یا هیچ‌وقت!!!" معنای این یکی برام کاملاً روشن است که اگر پیش‌بینی کنید، توضیح می‌دهم.

نمی‌دانم چرا بیشتر از همه‌این "ل" بوجهم را جلب می‌کند. یعنی نشانه‌ی چیست؟ شیء، انسان، حیوان، هیچ تصویری در باره‌اش ندارم. ولی آخر حافظه‌ی من تا همین اواخر عالی بود. به‌ویژه اعداد. همیشه شماره‌ی پاسپورت، دفترچه‌ی کار، کارت نظامی، کارت عضویت اتحادیه‌ی نویسندگان شوروی را حفظ بودم. باور کنید یا نه، اصلاً شماره‌های تلفن را یادداشت نمی‌کردم، با همان اولین بار به‌خاطر می‌سپردم.

اما حالا؟...

حالا حتی تاریخ تولد خودم را هم از روی پیام‌های تبریک به یاد می‌آورم. پس چاره‌ای ندارم جز اینکه به همین حافظه و خاطراتی که درش هست، اعتماد کنم. به‌روشنی می‌بینم که برخی خواننده‌ها با نوشته‌هام با تردید برخورد می‌کنند. می‌گویند: «این دیگر زیادی‌ست، از خودش درآورده، مگر چنین چیزی ممکن است.» خیال بحث و جدل ندارم. ممکن باشد یا نه، باید با قاطعیت عرض کنم بنده هرگز از خودم چیزی در نمی‌آورم.

من فقط چیزهایی را تعریف می‌کنم که با جفت چشم‌های خودم دیده‌ام. یا با گوش‌های خودم شنیده‌ام؛ از کسی که خیلی بهش اعتماد دارم یا تا اندازه‌ای بهش اعتماد دارم، یا تقریباً اصلاً ندارم. به‌هرحال هرچه می‌نویسم، اساس و مبنایی دارد. گاهی هم هیچ مبنایی ندارد، ولی هرکسی با تئوری نسبیت آشنا باشد، هرچند سطحی، می‌داند که هیچ هم انواعی دارد و خود هیچ هم بالاخره چیزی است که می‌توان ازش چیزهایی بیرون کشید.

به‌نظرم این توضیحات کافی باشد برای اینکه داستانم را کاملاً باور کنید. فقط باید به گفته‌های بالا اضافه کنم که برای توصیف شخصیت‌های داستانم، از هیچ فرد مشخصی الگو نگرفته‌ام. نویسنده‌ی این کتاب، همه‌ی قهرمان‌های اصلی و فرعی را، چه زن چه مرد، بی‌استثنا از روی خودش کپی کرده: هم از توانایی‌هایی که خیال می‌کند دارد و هم از ضعف‌هایی که به یقین از آن برخوردار است، بهره گرفته است؛ همه‌ی شرارت‌ها و امیال ابلهانه‌ای که طبیعت با دست‌ودل‌بازی فراوان به او بخشیده است.